

قرن هفتم هجری

ابن میثم بحرینی

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرینی معروف به «ابن میثم بحرانی» مؤلف کتاب شرح نهج البلاغه، از علمای نامی و فیلسوفان بزرگ این قرن است. ابن حکیم نامور که از مفاخر دانشمندان ماست، از مردم بحرین بشمار میروند. با کمال تأسف باید گفت این مرد بزرگ آنطور که شایسته است؛ در کتب تراجم و رجال شناسانده نشده؛ و در حقیقت شخصیت اجتماعی و تطوّر زندگی او، چنان پوشیده مانده است.

ابن میثم هم عصر فقیه نامی محقق حلی و حکیم مشهور خواجه نصیرالدین طوسی بوده و در نزد علاء الدین عظامک جوینی حاکم بغداد و مورخ دانشمند عصر مقول با بزرگواری میزبسته است. ابن میثم فیلسوفی محقق؛ و فقیهی ملحق، و محدثی متبحر، و ادیبی نکته‌سنج و متکلمی توانا و بلند مرتبه بوده؛ و از این نظر جا داشته که تاریخ حیات او مورد مطالعه دقیق قرار گیرد و میزان ارتباط وی با مردان بلند آوازه عصرش و موقعیتی که در شهرهای بحرین و حله و بغداد داشته است؛ کاملاً تشریح گردد و او در اماکن یادشده آنطور که بوده است شناخته شود.

ولی متأسفانه میبینیم جز مختصری از ماجرای زندگی وی؛ از این موضوعات اطلاع درستی نداریم تا آنجا که درست معلوم نیست او نزد چه کسانی و در کجا درس خوانده و استادان و شاگردان او در علوم مختلفه و فنون عده‌به که در اغلب آنها استاد مسلم بوده است، چه کسانی میباشند.

با اینکه مافروست چندانی برای تتبع کتب مربوطه و مخصوصاً آناروی نداریم، مع الوصف از مجموع آنچه در این زمینه بدست آورده‌ایم، باین نتیجه رسیده‌ایم که:

ابن میثم در بحرین

کمال الدین ابن میثم در جزیره بحرین تولد یافت و همانجا مقدمات علوم وفقه و حدیث و فراگرفت، و در دیگر فنون نیز استادی و مهارت به‌رسانید و از آنجا آوازه‌اش بگوش علمای عراق رسید. ولی با این وصف ابن میثم عزلت گزیده و از مسافرت و ملاقات دانشمندان

ومصاحبت دجال ومردان روزگار روی برتافته بود و از این رو با همه علم و فضلی که داشت؛ قدرش میپول وجز معدودی از خواص کسی از وجود آن در گرانها در بحیرین اطلاع نداشت.

ابن میثم دانشمندی نهدی دست ولی بلند نظر و بزرگ منش بود. او چون به تجربه آموخته بود که اگر آدمی دریایی از علم و کمال نباشد؛ مادام که دست دهنده و مال و مکتب نداشته و دنیا با زروی نیاورده باشد؛ چندان مورد نظر مردم واقع نمیشود و خاص و عام کتبر سیراغش میروند؛ لذا در بروی خلق بسته گوشه نشینی را بر حضور در اجتماع بر گزیده بود.

شیوة او مورد نکوهش دانشمندان عراق قرار گرفت و غیباً او را بداشتن این فکر محکوم کردند، و چنانکه شهید سعید قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» می نویسد: فضلالی عراق بوی نوشتند؛ عجب است که تو با همه مهارتی که در فنون علم داری در میان علما اقتدار و اعتباری نیافته ای؛ ابن میثم در پاسخ، دو شعر زیر را گفته و برای آنها بر اق فرستاد:

طلبت فنون العلم ابغی بها العلی
تبین لی ان المحاسن کلها
فروع وان المال فیها هو الاصل
فقصرنی عما سموت به القل

یعنی: من انواع علوم و فنون را بنظور نیل بمقام والائی فرا گرفته ولی تنگدستی مرا از رسیدن بنظور بازداشت. بالاخره برای من آشکار گشت که تمام خوبیها و علم و فضل فرع، و اساس همه آنها داشتن مال است؛ (۱).

چون اشعار ابن میثم بنظر اهل عراق رسید، نظر او را در این خصوص تخطئه کردند و مجدداً با او نوشتند که تو در این اشعار خود را دره مرض خطا انداخته ای، و در حکم باصاف مال قضیه را منعکس ساخته ای این میثم در تصدیق حکم خود این اشعار را که از شاعران گذشته است؛ نوشت و برای آنها فرستاد:

قد قال قوم بغیر فهم : ما المرء الا با کبریه ؛
قلت قول امرء حکیم : ما المرء الا بدر هیبه ؛
من لم یکن درهم لدیه : لم یلتف عرسه الیه

(۱) شعر فارسی زیر از جلال الدین محمد دوانی فیلسوف مشهور قرن نهم هجری نیز در همین زمینه معروف است که بنظر نویسنده مضمون آن از شعر ابن میثم و این داستان گرفته شده است:

مرا به تجربه معلوم گشت در آخر حال
که قدر مرد بلام است و قدر علم بمال

یعنی: مردمی از زوی بیخبری گفتند: ارزش مرد بیزرگی مقام و دانش اوست. من در جواب گفته: مرد حکیمی را گفته که میگوید: ارزش مرد بدوهم و دینار اوست؛ اگر کسی درهم و دیناری نداشته باشد؛ زن او توجهی با او نمیکند؛

ابن میثم در حله

این اشعار نیز علمای عراق را فایده نداشت و آنها همچنان در ایراد خود بر ابن میثم که بدلیل فقر و تنگدستی گوشه نشینی اختیار کرده است، ثابت ماندند. چون ابن میثم از پافشاری علمای عراق مطلع گردید از بهترین بهراق آمد و لباس کهنه پوشید و در جمعی که مشغول به علماء بود وارد گشت و سلام کرده در صفا نعال نشست.

حضار جواب سلام او را با تکلف دادند و ملتفت اکرام و بر سرش حال او نشدند؛ در اثنای مذاکره علماء ابن میثم مسئله مشکلی را که قابل جواب و توجیه نبود مطرح ساخت و حل آن را از دانشمندان مجلس خواست، علماء هفت نوع جواب بوی دادند و برخی نیز او را بیاد مسخره گرفتند و سر بر او گذاشتند.

در این موقع غذا آوردند، حضار مقداری غذا از سفره برداشتند و در یک ظرف سفالی ریختند و نزد ابن میثم که بصورت ژنده پوشی دم درنشته بود گذارده و خود با قنق غذا تناول نمودند. بعد از صرف غذا همه متفرق شدند و او نیز از مدرسه بیرون رفت ابن میثم روز بعد لباس فاخری پوشید و صامه بزرگ بر سر نهاد و بیدرسه آمد؛ چون حضار از دور او را دیدند برای تعظیم او از جا برخاستند و او را در صدر مجلس جای دادند. چون مباحثه و مذاکره شروع شد ابن میثم مسئله ای مطرح ساخت و خود شرحی در پیرامون آن بیان داشت، بسا اینکه شرح و بیان او چندان مهم نبود، مع الوصف علمای مجلس آن را از وی که عالمی بزرگ بنظر میرسید پذیرفتند و تحسین نمودند.

و چون سفره بگسترانیدند، ابن میثم را نیز دعوت بصرف غذا نمودند؛ ابن میثم آستین خود را نزدیک ظرف غذا برد و گفت «کل یا کلمی» یعنی ای آستین بخور؛ حضار چون این حرکت را از وی مشاهده کردند، تعجب نمودند و بوی گفتند: آستین خودتان را آلوده نسازید؛ مگر آستین غذا میخورد؛ شیخ در جواب گفت: شما این غذا را بظاظ این آستین است که بن داده و مرا بر سر سفره نشانده اید؛ و گرنه من همان مرد دبروزی هستم که در لباس عالم فقیری نزد شما آمدم. ولی امروز بصورت جاهلی غنی آمده ام، و شما بی نیازی و نادانی مرا بر علم و فقر من ترجیح دادید؛

من همان کسی هستم که آن اشعار را در خصوص اهمیت مال نسبت به علم برای شاعرانم و شما فکر مرا تخطئه کردید؛ علمای عراق چون از ماجرا اطلاع یافتند اعتراف ب اشتباه خود نمودند و نظریه او را تصدیق کردند و از وی عذر خواهی نمودند. (ناتمام)